**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020724**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک جمع بندی کنیم مطالبی که تا حالا عرض کردیم، این که امام علیه السلام یک کلامی را بفرمایند که مطابق با واقع نباشد چه انگیزه‌ای می‌تواند برای امام علیه السلام تصویر کرد؟ یکی این که امام علیه السلام تقیه می‌کردند به معنای تقیۀ خوفی نسبت به خودشان، این یک جور.

یک جور دیگر این که امام علیه السلام تقیۀ خوفی می‌کردند نسبت به راوی که حدیث را می‌شنیده، این هم دو جور.

یک جور سوم این که چون سائل عامی بوده امام علیه السلام پاسخ را بر طبق فتاوای عامه داده کأنّه در کلام سائل و امام علیه السلام یک مطلبی مقدر هست ولو تصریح نکرده ولی کأنّه امام علیه السلام می‌فرمایند که حکم مسئله بر طبق فتوایی که شما به آن معتقد هستید چنین هست نه حکم واقعی مسئله. خب این هم یک جور.

یک مدل چهارم هست آن این است که امام علیه السلام حکم صورت تقیه را بیان فرمودند. یعنی تصرف در جهت دلالت روایت.

این چهار شکل احتمال این که کلام امام علیه السلام که ظاهرش این است که بیان حکم واقعی هست در همۀ صور، اوّلا بیان حکم واقعی است آن هم در همۀ صور ما به یکی از این چهار صورت این را از ظهورش رفع ید می‌کنیم، حالا گاهی اوقات ممکن است اصلا احیانا در یک موردی قرائن جوری باشد که ظهور کلام در این که برای بیان حکم واقعی کلی هست از بین برود، گاهی اوقات ظهور بدوی‌اش از بین نمی‌رود، در مقام جمع بین روایات ما از باب ناچاری و از باب جمع بین روایات، حالا جمع عرفی یا غیر عرفی این را قائل می‌شویم.

یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم آن مطلب سوم را که عرض کردم که امام علیه السلام گاهی اوقات پاسخ را بر طبق نظر فتوای مورد استناد سائل می‌فرمودند خب ما عبارت روایت معاذ بن مسلم نحوی را به عنوان شاهد آوردیم. در این کتاب نقش تقیه در استنباط دو تا روایت دیگر هم آورده شده ولی این دو تا روایت اصلی ربطی به این بحث ندارد.

یکی روایت: «عَنْ عُقْبَةَ عَنْ جَعْفَرٍ قَالَ: سُئِلَ جَعْفَرٌ علیه السلام عَنِ التَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَقَالَ ذَاكَ إِلَى أَهْلِ الْمَيِّتِ مَا شَاءُوا كَبَّرُوا فَقِيلَ إِنَّهُمْ يُكَبِّرُونَ أَرْبَعاً فَقَالَ ذَاكَ إِلَيْهِمْ»

سؤال می‌کنند که چه مقدار بر جنائز باید تکبیر گفت؟ چهار تا، پنج تا؟ امام علیه السلام می‌فرمایند این بستگی دارد که اهل میت هر مقداری می‌خواهند آنها می‌گویند دیگر. خب راوی سؤال می‌کند اهل میت سنی‌اند، آنها چهار تا می‌گویند، باز هم این چهار تا کافی است؟ امام علیه السلام «ذَاكَ إِلَيْهِمْ». اینجا بیان حکم واقعی امام فرمودند، اصلا ربطی به این بحث‌ها ندارد، بحث سر این است ولایت بر میت و نماز میت با اهلش است، اهل میت اگر یک نمازی را خواندند که بر طبق نظر خودشان صحیح بود، دیگر ما تکلیف نداریم، حکم واقعی مسئله است، اگر اهل میت سنی هستند، نماز بر سنیانه خواندند بر او صحیح است، یعنی ما دیگر وظیفه نداریم چون نماز میت یک واجب کفایی است، بر همه واجب است ولی مرحلۀ اوّلش ولایت بر نماز میت با اهل میت است، یعنی اهل میت به یک شکل خاصی کس خاصی را گفتند نماز بخواند بر او واجب هست، یعنی او وظیفه، اشخاص دیگر حق ندارند دخالت کنند.

**شاگرد:** اگر شیعه باشد چی؟

**استاد:** حالا آن یک بحث دیگر است، حالا شیعه باشد باز این چیز هست نیست، آن حالا صورت‌های آن را فعلا واردش نمی‌شوم، نمی‌خواهم وارد آن مسئله‌اش بشوم. ولی غرضم این جهت هست که قانون اوّلیه در بحث نماز میت این است که ولایتش با اهل میت هست، آن اهل میت هم بر طبق، فتوای صحیح در نزد خودشان اگر انجام دادند از ما دیگر ساقط است، این حکم واقعی است ربطی به اصلا این بحث‌های ما اصلا ندارد، این یک.

روایت دیگری که ایشان نقل کرده «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَطُوفُ يَقْرُنُ بَيْنَ أُسْبُوعَيْنِ» یک قران داریم در طواف، قران در طواف این هست که دو تا طواف را شخص پشت سر هم بیاورد بدون این که بین اینها با نماز طواف فاصله بیندازد، به این می‌گویند قران در طواف.

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَطُوفُ يَقْرُنُ بَيْنَ أُسْبُوعَيْنِ فَقَالَ إِنْ شِئْتَ رَوَيْتُ لَكَ عَنْ أَهْلِ المدینة»

دلت می‌خواهد من فتوای اهل مدینه را برایت نقل کنم؟

**شاگرد:** اهل مکة نوشته

**استاد:** اهل المدینة اینجا نوشته، مال شما مکه است؟

**شاگرد:** دار الحدیث، در وافی و بعض نسخ و تهذیب و استبصار مدینه است

**استاد:** مدینه، بله. خب حالا اهل مکه باشد از یک جهتی بهتر هم هست، اهل مکه حالا.

«إِنْ شِئْتَ رَوَيْتُ لَكَ عَنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا لِي فِي ذَلِكَ مِنْ حَاجَةٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لَكِنِ ارْوِ لِي مَا أَدِينُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ فَقَالَ لَا تَقْرُنْ بَيْنَ أُسْبُوعَيْنِ كُلَّمَا طُفْتَ أُسْبُوعاً فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَ أَمَّا أَنَا فَرُبَّمَا قَرَنْتُ الثَّلَاثَةَ وَ الْأَرْبَعَةَ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي مَعَ هَؤُلَاءِ.»

می‌گوید که امام علیه السلام ابتداءً آمده خلاصه پیشنهاد می‌کند که قول مذهب اهل مدینه را، حالا یا مکه را برای راوی بگوید. خب این ربطی به بحث ما ندارد، ببینید بحث ما این هست که امام علیه السلام یک کلامی را بگوید ظاهرش این باشد که دارد حکم الله را بیان می‌کند ولی حکم الله نباشد. اما اگر امام علیه السلام بگوید قال اهل المدینة افتی اهل المدینة یا افتی اهل مکة کذا. این که مورد بحث نیست که. اصلا این مورد بحث ما، مورد بحث ما آن جایی هست که دیگر تصریح نکند که من فتوای یک گروه خاص را دارم بیان می‌کنم، این که امام علیه السلام به علی بن ابی حمزه می‌گویند فتوای اهل مدینه را می‌خواهی برایت بگویم خب بعد از آن اگر امام بیان کنند روشن است که فتوای اهل مدینه است دیگر، حالا تصریح هم نکنند، بگوید نعم، امام علیه السلام عبارتی را بگویند، یعنی دارم فتوای اهل مدینه را، یا اهل مکه را تعبیر می‌کنم. این که مورد بحث نیست، این مشکلی نیست. فقط یک سؤالی اینجا هست آن این است که چرا امام علیه السلام به این آقا فتوای اهل مدینه یا اهل مکه را گفت؟ خصوصا اهل مکه را من، اهل مدینه را یک جور دیگر می‌خواستم معنا بکنم ولی اهل مکه باشد که روشن‌تر است. بحث این است می‌گوید این آقا علی بن ابی حمزة می‌خواسته طواف انجام بدهد، می‌گوید می‌خواهی فتوای اهل مکه را بهت بگویم که وقتی بروی آنجا انجامش بدهی برایت مشکلی ایجاد نشود؟ کأنّ ظرف ظرف تقیه است، شما مجبورید چون در مکه هستی فتوای اهل مکه را انجام بدهی، می‌خواهی حکم واقعی را برایت بیان کنم یا حکم ظرف تقیه را بیان کنم؟ او می‌گوید من به ظرف تقیه کاری ندارم، من می‌خواهم ما ادین الله به را بدانم، حالا یک زمان مجبور شدم بر خلاف او رفتار کنم آن را حالا کار ندارم، آن حکم واقعی را برای من بیان کن، حکم واقعی ظرف اختیار را برای من بیان کنید. حکم واقعی ظرف تقیه را نمی‌خواهم. خب این هم ربطی اصلا به این بحث‌ها ندارد، عرض کردم بحث ما در جایی هست که یک عبارتی امام علیه السلام ذکر می‌کند ظاهرش این است که حکم الله واقعی است، در حالی که حکم الله واقعی نیست، حکم فتوای مرجع تقلید سائل است، عرض کردم آن فقط همان روایت معاذ بن مسلم هست که ازش این مطلب استفاده می‌شود، نکته‌اش هم این هست که تقدیر اینجا وجود دارد، در بعضی چیزها حالا این صحبت تقدیر شد این را عرض بکنم در این بحث این که عبارت شیخ صدوق در مرسلات صدوق، مرسلات یک بحثی هست که آیا بین مرسلات جزمی و مرسلات غیر جزمی فرق هست یا فرق نیست؟ حاج آقا می‌فرمودند که نقل روایت مرسل گاهی اوقات از این باب است، فرض کنید می‌گوییم، حالا به تعبیر قال الصادق تعبیر بکنیم، یا به تعبیر روی عن الصادق، به هر تعبیری تعبیر بشود ولو تعبیر قال الصادق بگوییم، مراد از قال الصادق این هست که قال الصادق علی ما فی کتب الحدیث، یعنی یک علی ما فی کتب الحدیث مقدر دارد، منبری‌هایی که مثلا می‌گویند قال الصادق علیه السلام هیچ وقت پایبند به این که این روایت معتبر باشد و اینها، خیلی خیلی دقت داشته باشند این که علی ما فی کتب الحدیث بگویند حالا گاهی اوقات این مقدار هم دیگر پایبند نیست دیگر آن واویلا، ولی آن مقداری که مثلا قال الصادق تعبیر می‌کند امام صادق می‌فرماید بنابر آن است که در کتب حدیثی وارد شده است، حالا آن کتب حدیثی معتبر هست، معتبر نیست، ولو ممکن است یک نفر مقید باشد از کتب معتبر نقل کند، ولی کتب معتبر هم معنایش نیست تک تک روایاتش معتبر است. فوقش خیلی خیلی طرف دقیق باشد مثلا از کتاب کافی نقل می‌کند، از کتاب‌هایی که اساسش معتبر است، از بحارالانوار مرحوم مجلسی نقل می‌کند، اما این که تک تک روایات که هیچکس پایبند به این جهت نیست، بنابراین حاج آقا می‌فرمودند که این که مرحوم شیخ صدوق قال الصادق‌هایش این تقدیر درش وجود ندارد علی ما فی کتب الحدیث به خاطر عبارتی هست که در اوّل کتاب است، چون اوّل کتاب می‌گوید و جمیع ما فیه مستخرج، می‌گوید که و لا اروی جمیع روایات را بل اورد فیه ما احکم بصحته و اعتقد انه حجة فی ما بینی و بین ربی. آن عبارت آغاز کتاب نشانگر این هست که من می‌خواهم به این روایت‌ها فتوا بدهم، آن عبارت که می‌خواهم بگویم فتوا می‌خواهم بدهم بین قال الصادق و روی عن الصادق فرق نمی‌گذارد. و الا اگر آن عبارت نبود ممکن بود مراد از قال الصادق هم شبیه همان روی عن الصادق باشد، قال الصادق یعنی علی ما فی کتب الحدیث، قال الصادق علی ما فی کتب الحدیث مضمونش با روی عن الصادق هیچ فرق ندارد، یکی است. این که اینها قال الصادق را ما مفادش را مشابه روی نمی‌کنیم به خاطر آن عبارت آغازین است. آن عبارت آغازین هم منشأ می‌شود که هر دو دسته را مرحوم صدوق بهش فتوا بدهد. پس بنابراین تفکیک بین قال الصادق و روی عن الصادق درست نیست. حالا یک بحثی است نمی‌خواهم چیز بکنم، نکته‌ای که می‌خواستم عرض بکنم این نکته است، گاهی اوقات عبارت‌ها یک تقدیراتی دارد، قال الصادق که ما می‌گوییم یعنی قال الصادق علی ما فی کتب الحدیث، اینجا هم ما می‌گوییم مثلا امام صادق علیه السلام می‌گویند که یجوز المسح علی الخفین، به راوی می‌گویند، این تقدیر دارد، یعنی علی ما افتی به مفتیک، واقعی مفتی. این امام علیه السلام یک همچین تقدیری در کلامشان وجود دارد. این مشکل را حل می‌کند و ممکن است حتی ما بگوییم که خیلی وقت‌ها طبق فرمایش امام علیه السلام لازم نیست که تعارضی هم بین اخبار باشد. اگر ما بفهمیم سائل سنی هست عبارت امام علیه السلام دیگر ظهور در این که می‌خواهد حکم الله واقعی را بیان کند ندارد، حالا مورد شکش هم همان بود که در جلسات قبل بحثش گذشت.

**شاگرد:** این روایت حداقل می‌رساند که امام صادق گاهی این کار را می‌کردند دیگر، می‌خواهی اهل مکه را بهت بگویم یعنی

**استاد:** خب بله امام علیه السلام این که به فتواهای دیگران توجه داشتند که خب هست. مثلا حتی مثلا در آن بحث ابن ابی لیلا، نمی‌دانم عبارت را آوردم یا نیاوردم، امام علیه السلام به عبد الرحمن بن حجاج می‌گویند که هل یخالف یحیی بن سعید قضاتکم؟ یحیی بن سعید که از فقهاست بر خلاف قضات هم فتوا می‌دهد یا فتوا نمی‌دهد؟ یعنی حتی این مقدار یک سری جزئی که سؤال می‌کنند که وضعیت مثلا فتوای اهل تسنن چه شکلی است؟ خب به هر حال اهمیت دارد، اینجور نیست که بی اهمیت باشد، یا مثلا در همان بحث ابن ابی لیلا امام علیه السلام سؤال می‌کنند ابن ابی لیلا فتواهای مختلف می‌دهد؟ ابن ابی لیلا و ابن شبرمه با همدیگر اختلاف دارند؟ ندارند؟ امثال اینها. خب اینها مطالبی است که آگاه بودنش مفید هست و طبیعتا امام علیه السلام گاهی اوقات ممکن است همچنان که خودشان سؤال می‌کنند از روات در این زمینه‌ها ممکن است همین را هم به مثلا راوی بیان کنند بگویند که آن مرجع تقلیدی که در محل شما معروف هست آن نظرش این است، مثلا این، مانعی ندارد آن را، و عملا احیانا دارند فتواهای، ولی خب آن نیاز به تصریح دارد که مثلا ابو حنیفه این جور گفته فلان کسک اینجور گفته، و به خصوص یک مطلبی هست، از ابوحنیفه سؤال کردند که من اعلم الناس؟ می‌گوید جعفر بن محمد، بعد گفتند از کجا می‌گویی؟ می‌گوید منصور که آمد بغداد، بغداد آمد کجا آمد، به من گفتش که می‌خواهم از مسائل سختی که داری آماده کنی به جعفر بن محمد چیز کنی، می‌گوید ۴۰ تا مسئله از آن سخت‌هایش آماده کردم بردم شروع کردم به امام صادق گفتن، در حضور منصور عباسی. امام صادق شروع کردند هر مسئله را فتوای فلان فقیه این است، فلان فقیه این است، ولی فتوای درست این است، فتوای فلان فقیه این است، فتوای فلان فقیه این است فتوای درست این است. اختلافات را شروع کردند یکی یکی ذکر کردن، گاهی اوقات موافق این دسته بودند، گاهی اوقات موافق آن دسته بودند، گاهی اوقات موافق هیچ دسته‌ای نبودند، اینجوری هست. می‌گوید کل ۴۰ تا مسئله را امام علیه السلام با ذکر اختلاف فتوا بیان کردند بعد می‌گوید خود شما مگر نمی‌گویید اعلم الناس اعلمهم باختلاف الفتاویٰ. امام صادق علیه السلام، گاهی اوقات هم برای این که روشن کنند من این چیزهایی که شما خیلی بهشان هنر، برایتان مهم است و اینها من هم بلدم این به اصطلاح یک چشمه‌ای می‌آمدند به قول امروزی‌ها. این هستش در، من حالا نیاوردم در آن برگه‌هایی در مورد ابوحنیفه داشتم این را یادداشت کرده بودم.

**شاگرد:** مناقب ابن شهر آشوب

**استاد:** مناقب ابن شهر آشوب است. حالا این بحث‌های این چهار صورتی که مطرح کردیم این چهار صورت در جایی که ما از اخبار علاجیه بخواهیم تعدی کنیم خب مهم است در تعدی از اخبار علاجیه ممکن است تقیۀ حالا جهتی، تقیۀ دلالی، این چهار شکلی که عرض کردم امام علیه السلام گاهی اوقات مخالف حکم واقعی، ظاهر کلامش مخالف، ظاهر بدوی کلامش مخالف حکم واقعی هست ممکن است باشد. ولی ما بحثمان الآن این نیست. بحث ما این هست که اخبار علاجیه به چه شکل است؟ یعنی ناظر به اخبار علاجیه هستیم. در مورد اخبار علاجیه عرض کردم دو تا روایت معتبر، ما دو تا روایت داریم در مورد مخالفت عامه و موافقت عامه، یکی روایت عمر بن حنظله هست یکی روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله، که ما این دو تا را معتبر می‌دانیم. که بعضی‌ها هیچکدام، اینها را معتبر نمی‌دانند، ولی ما این دو تا را معتبر می‌دانیم. البته برای فهم این دو رایت احیانا مراجعۀ به سایر روایت‌هایی که موافقت و مخالفت عامه درش مطرح شده مفید است، خب حالا این دو تا روایت را بخوانم و یک سری، یک بحث، بحث‌هایی در مورد این دو تا روایت هست خدمتتان عرض کنم. این دو تا روایت، یکی روایت عمر بن حنظله است، این روایت عمر بن حنظله در کافی وارد شده، آن تکه‌هایی که مربوط به بحث ما هست در یک جای تهذیب وارد شده و یک جای فقیه. البته تکه‌هایی از این روایت در جای دیگر تهذیب هم وارد شده در بحث‌های سندی به آن تکه‌های دیگر روایت در آن بحث‌هایش توجه شده، ولی این در کافی و فقیه و تهذیب وارد شده. در احتجاج مرحوم طبرسی هم وارد شده، در احتجاج مرحوم طبرسی یک کمی الفاظش هم فرق دارد به جایش. من حالا هر سه تا، آن فقیه و کافی و تهذیب اینها الفاظشان مشابه هم هست و ظاهرا هیچکدامشان هم از همدیگر نگرفتند، باز یک تغییرات ریزی بینشان هست آن تغییرات ریز نشان می‌دهد که اینها از همدیگر نگرفتند، حالا تهذیب که سندش سند کافی نیست از کتاب محمد بن علی بن محبوب است، کافی از طریق دیگر است، بین کافی و تهذیب روشن است که با همدیگر چیز نیستند، به اصطلاح از همدیگر، یعنی تهذیب از کافی نگرفته. این است که می‌گویم به خاطر یک نکتۀ خاصی هست که عرض می‌کنم.

حالا عبارتی که در، حالا اینجا در جامع احادیث از فقیه نقل کرده، بعد می‌گوید و یأتی مثل هذا من الکافی و التهذیب فی ذیل روایة عمر بن حنظلة ۳۱ من الباب التالی. من باب بعدی روایت سی و یک‌اش را پیدا نکردم، حالا نمی‌دانم کجا این را آورده، یک بار دیدم انگار بعدا یک جا آورده آدرسش را انگار اشتباه است، باید بگردیم پیدایش کنیم، به نظرم قبلا یک بار این روایت را از اوّل تا آخر نگاه می‌کردم عمر بن حنظله را یک بار دیگر هم آورده ولی به هر حال حالا مهم نیست. تکه‌ای که مورد بحث ما هست این هست که، این روایت ابتدا صفات راوی را مطرح کرده که بنابر تحقیق صفات راوی مرجح حکم حاکم هست، مرجح روایت نیست. بعدش ترجیح مشهور بر شاذ را مطرح کرده که به نظر ما مراد ترجیح مقطوع الصدور بر مظنون الصدور است، اینها را نمی‌خواهم وارد بحث بشوم فقط می‌خواهم فضای روایت را و نکاتی که به ذهن قاصر ما رسیده عرض کنیم. گفتم ذهن قاصر یک رفیقی داشتیم همیشه که چیز می‌کرد مثلا دعا که می‌کرد می‌گفت خدایا مثلا پدر، پدر مادر من رو سیاه راه چیز کن و از این، بعد یک بار دعا کرد دعا کرد دعا کرد، یکی از رفقا گفت آقا برای خود رو سیاهت دعا نکردی، حالا این عرض کنم خدمت شما. حالا نظر مای قاصر را بگوییم چی است.

«قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ أُخِذَ بِهِ»

اینجا دو تا مرجح را با هم ذکر کرده، یکی‌شان موافق کتاب است و یکی‌شان مخالف عامه است. خب بنابر تحقیق این هست که اینها هر کدام جدا جدا، از خود این روایت هم همین مطلب استفاده می‌شود. موافقت کتاب و سنت خودش یک مرجح است، مخالفت عامه هم یک مرجح مستقل دیگری است، هر کدام جدا جدا آن مرجح است، حالا اینها مورد بحث ما نیست. ما بحثمان فقط آن خالف العامه هست که خالف العامه یعنی چی.

«قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَجَدْنَا» حالا «وجدنا» یا «ان وجدنا» «وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهَا بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ بِمَا يُخَالِفُ الْعَامَّةَ فَإِنَّ فِيهِ الرَّشَادَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً»

این «وَافَقَهُمَا» این ضمیر تثنیه به کجا برمی‌گردد؟ این را یک احتمال حالا این معناهایی که، اوّلا تعبیر وافقهما در کتب حدیثی معتبر ما همه وافقهما است، در کافی ۱/ ۶۸۱۰؛ فقیه ۳/۱۱/ ۳۲۳۳؛ تهذیب ۶/ ۳۰۱/ ۸۴۵.

تمان اینهایی که هست و نسخ آنها وافقهما هست. بعضی‌ها این وافقهما را وافقها نقل کردند، در کتب حدیثی معتبر نیامده، این وافقها مثلا در شافی ملا خلیل قزوینی، ۱/ ۵۷۹ دارد فان وافقها ای وافق العامه الخبران جمیعا و ان تکون المسئلة بین العامة مختلفا فیها. بعد در یک کتابی هست

**شاگرد:** ینظر دارد، ینظر الی ما هم الیه، به عامه هم را برگردانده

**استاد:** نه حالا آنش مهم نیست هم می‌شود ها برگشت، هم هُم، اشکال ندارد یعنی مانعی ندارد هم ها برگردد. عرض کردم اصلش این است که «ها»یش غلط است، «هما» است، ولی بالأخره آن اینقدر چیز، جزء مؤید غلط بودن هست قبول است درست است، ولی در حدی نیست که اگر کسی این حرف را بزند بگوییم خیلی بی ربط زده و امثال اینها.

الهدایا للشیعة ائمة الهداة مال مجذوب تبریزی متوفای ۱۰۹۳، جلد ۱، صفحۀ ۶۱۸ آن هم و ان وافقها دارد، می‌گوید فان وافقها الخبران جمیعا ای عامة ففی بعض النسخ وافقهما ای طائفتین من العامه، اینجوری معنا کرده. به نظرم در الکشف الوافی مال شریف شیرازی هم همینجور باید نسخه‌اش بوده، اینجا البته اینجوری نوشته فان وافقهما، نوشته فان وافقهما ای وافق العامة، این باید غلط باشد، باید نسخه‌اش وافقها بوده، تفصیل وافقها است، و الا وافقهما را تفسیر بکنند وافق العامه که وجهی ندارد. ملا صالح مازندرانی اینجا از همه قشنگ‌تر بحث کرده، ایشان می‌گوید ضمیر التثنیة فی قوله وافقهما راجع الی الکتاب و العامة، می‌گوید که چون ببینید اوّل صحبت سر این بود که یکی‌شان موافق کتاب و سنت است، یکی‌شان مخالف عامه است، بعد می‌آید چیز می‌کند، می‌گوید اگر یکی‌شان موافق عامه بود، هر دوشان، یکی‌شان موافق عامه بود، یکی‌شان مخالف عامه بود چی کار می‌کنیم و اینها بعد اینجا می‌گوید فان وافقهما الخبران جمیعا، هر دو موافقند، آن وافقهما همان وافق حکمه کتاب و السنة و خالف العامة به آن عبارت ناظر است، یعنی وافقهما، «هما» البته ایشان تعبیر می‌کند کتاب به عامه، بهتر است بگوید که یکی از آنها حکم الکتاب و السنة است، یکی‌اش هم عامه است، دو تا ملاک قرار داده بود، یکی‌اش حکم الکتاب و السنة یکی عامه، که قبلا آن چیز قبلی داشت، خب بعد می‌گوید و قیل الی فرقتین من العامة

«و قيل: إلى فرقتين من العامّة يعني وافق كلّ خبر فرقة منهم» حالا این. اینها همه مال این نسخۀ متعارف هست که نسخۀ کافی و تهذیب و فقیه هست، ولی در عبارت احتجاج، عبارت به شکل دیگری وارد شده، عبارت احتجاج این هست یک کمی هم چون متنش فرق دارد هیچ عبارت‌ها به این متن توجه نشده این متن را بیاورم خوب است، آن هم از همین عمر بن حنظله روایت را نقل می‌کند بعد تا آنجا که وجدنا احد الخبرین موافقا للعامة و له مخالفا لها بای الخبرین یوخذ دارد، بایهما ناخذ من الخبرین، «قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ يَمِيلُونَ فَإِنَّ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمُ الْخَبَرَانِ جَمِيعاً قَالَ انْظُرُوا إِلَى مَا تَمِيلُ إِلَيْهِ حُكَّامُهُمْ وَ قُضَاتُهُمْ فَاتْرُكُوا جَانِباً وَ خُذُوا بِغَيْرِهِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكَّامُهُمُ الْخَبَرَيْنِ جَمِيعاً-» در این عبارت‌های ما الخبران است، خبران فاعلش است، فان وافق حکامهم و قضاتهم الخبران جمیعا، ولی در این اینجور که من یادداشت کردم اگر اشتباه یادداشت نکرده باشم، فان وافق حکامهم الخبرین جمیعا، اجتجاج، جلد ۲، صفحۀ ۱۵۶ که مرحوم مجلسی هم در بحار، جلد ۲، صفحۀ ۲۲۲ به این شکل نقل کرده. خب حالا این یک مطلب عبارتی. این روایت به این شکل است.

عبارتی که در روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله هست، روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله در این باب ۶ از ابواب مقدمات جامع احادیث آن روایت اوّل بود، عمر بن حنظله، این روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت بیست و ششم، شماره مسلسلش آن ۴۴۷ بود این ۴۷۲.

که روایت: «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ- فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ- فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ- وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ- فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ- فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ- فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ- وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ.»

اینجا در ذیل این عبارت در تقریرات مرحوم آقای صدر یک بحثی را عنوان کرده که من حالا عبارت ایشان را، هم در مباحث الاصول هست هم در بحوث، مطلبش هم یکی است، خیلی تفاوت محتوایی ندارد، حالا من مباحث الاصول روایتش را یادداشت کردم آن این است، می‌گوید:

«و قد يقال‏: إنّ‏ الميزان‏ إذن هو مخالفة أخبارهم، لا مخالفة فتاواهم، و لا تلازم بينهما، فقد تكون فتواهم مستندة إلى القياس و الاستحسان أو المصالح المرسلة و نحو ذلك، إلّا أنّ الصحيح هو أنّ المتفاهم عرفاً من قوله: فما وافق أخبارهم، و ما خالف أخبارهم هو مطلق الموافقة و المخالفة مع وضعهم الفعلي، سواء استند إلى الأخبار أو إلى القياس و الاستحسان؛ و ذلك»

ایشان می‌گویند که، حالا قبل از این که عبارت ایشان را معنا کنم، یک مطلبی قبل از ایشان مرحوم سید دارد در تعارض، ایشان در ذیل همین، یک کتاب تعارض مرحوم سید یزدی دارد، صفحۀ ۳۸۹، می‌گوید الظاهر ان المراد مجرد موافقة اخبارهم و مخالفتها و ان شُک فی عملهم بها او و ان عُلِم عدم عملهم بها.

می‌گوید موافق اخبارشان باشد، حالا ولو عمل هم نکرده باشند، یا شک داشته باشیم، بلکه اصلا بدانیم عمل نکرده باشند نفس موافقت و مخالفت با اخبار اینها مرجح قرار داده شده. این معنا خیلی مستبعد است، اصلا مجرد این که یک روایاتی نقل کردند خودشان هم بهش فتوا ندادند، این خب چه تأثیری در بحث تقیه، یا نکاتی امام علیه السلام ممکن است خلاف واقع گفته باشد داشته، اصلا این ببینید عبارت‌های یک روایت را باید براساس آن ذهنیات و آن نکات عقلایی محسوسه فهمید،

**شاگرد:** بالأخره این مرجح محسوسه است دیگر

**استاد:** نه ولو مرجح محسوسه است، مرجح محسوسه

**شاگرد:** عنوان را کار داریم

**استاد:** نخیر، این عنوان را کار داریم شبیه چی است؟ بنده خدایی گفته بود اسماعیلی اشهد ان لا اله الله

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** آها این دقیقا همان است، یعنی ببینید ما عنوان را کار داریم ولی آن قرائن محفوفه آن عنوان را برای ما معنا می‌کند، قرائن محفوفه روشن می‌کند که این عنوان یعنی چی؟ مرحوم جد ما در الکلام یجر الکلام یک داستانی نوشتند می‌گفتند که به تناسب این بحث را مطرح می‌کنند که بحث جالبی هم آنجا هست، ایشان می‌گویند که یک بنده خدایی امام جماعتی بوده خیلی مایل بوده که خدمتکاری داشته باشد که از خودش حرف در نیاورد، دقیقا آن چیزی که او می‌گوید عمل بکند، گفت یک خدمتکاری گرفته بوده بهش می‌گوید که این قالیچه را بردار شب ببر نماز مسجد. خب می‌برد بعد خب شب می‌آید خانه به خدمتکار می‌گوید قالیچه چی شد؟ گفت فرمودید ببر مسجد نفرمودید برگردان، ای وای، برو ببین دزد نبرده باشد، این می‌رود و برمی‌گردد می‌گوید چی شد؟ می‌گوید نه دزد نبرده بود، گفت چرا نیاوردی؟ گفت فرمودید برو ببین دزد نبرده باشد، گفت برو ببین برش گردان، می‌رود می‌گوید دزد برده بود. بعد ایشان می‌گویند که کلمات یک مفاهیمی جانبی دارند، ما کلمات را به آن، یعنی مشکل بعضی از نفهمی‌های متن این است، شما را نمی‌گویم آن کسانی که اسماعیلی اشهد ان لا اله الله گفتند آنها را گفتم من اینقدر بی ادب نیستم، عرض کنم خدمت شما، این است که در واقع من عرضم به مرحوم سید این هست که جسارت می‌کنیم محضر ایشان که بالأخره ما در فهم کلمات همینجوری یک عبارتی ببینیم اینجور نیست که. این است که آقای صدر اصلا این را مفروق عنه گرفته که مراد از اخبار اخبار مورد استناد است، ولی بحثش این است آیا حتما باید خبری باشد که فتوا به استناد او باشد؟ یا مطلق الفتویٰ؟ یعنی فتوای مستند به خبر در ترجیح دخالت دارد یا مطلق الفتویٰ؟ این که عبارتش را هم می‌بینید می‌گوید هو مطلق الموافقة و المخالفة مع وضعهم الفعلی. می‌گوید چون خبر کأنّ اینجا خصوصیتی ندارد بلکه باید معنای مطلق بگوییم. این مطلب قبل از ایشان در عبارت رسائل مرحوم شیخ آورده با یک عبارت بسیار دقیق‌تر، حالا این را فردا عبارت مرحوم شیخ را هم می‌گویم و حالا ببینیم بحث را فردا ادامه بدهم.

رفقا بعد از ظهر که کلاس راهنما خدمتشان هستیم یک بحثی اینجا آقای حائری دارند در مباحث الاصول اصلا آقای حائری می‌گویند مخالفت عامه به جهت تقیه نیست، یک بحث دیگر، اصلا از یک زاویۀ دیگر وارد بحث شدند، مباحث الاصول، جلد ۵، صفحۀ ۷۳۴ در حاشیه، مطلبی که آقای حائری دراند آن مطلب را ببینید، این مطلب یک چیزی هست که باید حتما مورد بحث قرار بگیرد، چون می‌گویند اصلا ربطی به تقیه ندارد و یک نکتۀ دیگر است حالا آن را ببینیم درست است یا درست نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان